

## «رئیس جمهور کردستان»

### یادداشتی پیرامون مقاله‌ای تحت همین عنوان، به قلم فرخ نعمت‌پور

ناصر ایرانی‌پور

توجه: از آنجا که کل مقاله در این سایت قابل ارجاع است، از آوردن نقل قول به جهت رعایت اختصار خودداری شده است.

جمهوری کردستان، بدون تردید، یکی از درخشان‌ترین صفحات تاریخ رهائی‌بخش ملی گرد بشمار می‌رود. این جمهوری که بیش از ۶۰ سال پیش توسط پیشروترین روشنفکران بخشی از کردستان ایران بنیاد نهاده شد، از بیش از ۶۰ درصد کشورهای اکنون دنیا هم دمکراتیک‌تر بود. بارزترین شخصیت و رهبر آن قاضی محمد بود. تمام مصاحبه‌هایی که در آن زمان از این شخصیت بعمل آمده، مؤید این واقعیت است که وی انسانی دمکرات، انسان دوست و صلح‌دوست بوده است. سخنان و مواضع وی دست کم نامترقیانه‌تر از مواضع شخصیت‌های بنامی چون مصدق، نهر، گاندی، ماندلا و غیره نبوده است. اما اینکه وی به مانند شخصیت‌های برشمرده شهرت جهانی نیافته (خارج از استیلای دشمن بر میهن و تاریخ ما) این بوده که وی گرد بوده، حوزه کارکرد و تأثیرگذاری آن از لحاظ جغرافیایی محدود بوده، و روشنفکران ما که بخشی از آنها در مراحل از تاریخ فاقد درک صحیح ملی - دمکراتیک بوده‌اند، اهمی به شناساندن آن نورزیده‌اند.

آقای نعمت‌پور وی را به دلایلی مذهبی معرفی می‌کند. من خود را انسانی لائیک و اومانیت میدانم. با این وصف از نظر من اینکه قاضی مسلمان بود و به بسم‌الله سوگند می‌خورد، نه از ماهیت دمکراتیک رهبری وی می‌کاهد و نه حتی از وی یک شخصیت مذهبی می‌سازد. عظمت مذهبی بودن وی حتی به پای مصدق و گاندی، بارزانی و شیخ عزالدین حسینی هم نمی‌رسد. در ضمن تا جایی که به حزب دمکرات کردستان ایران برمی‌گردد، هنوز هم که هنوز است، برنامه‌های رادیویی این حزب با پخش آیاتی از قرآن شروع می‌شود، حزب دمکرات لائیک و سوسیالیست و سوسیال دمکرات و هزاره‌ی سومی!!! حال اگر این حزب با این حرکت نامأنوس حزبی مذهبی نشده، چگونه است قاضی محمد با چند کلمه در وصیت‌نامه و نقل قول نامستند مذهبی می‌شود؟

اینکه وی در بیدادگاه در بسته و نظامی سلطنت به جای ملتش به محاکمه کشیده می‌شود و در پاسخ به اهانت قاضی و دادستان به این شیوه پاسخ می‌دهد - که در مقاله‌ی فوق از آن سخن رفته است - نه تنها غیرطبیعی نمی‌دانم، بلکه بسیار انسانی و به غایت جسورانه می‌دانم.

از وی ایراد گرفته می‌شود که کلمه‌ی «عجم» را بکار برده است. من بالشخصه آن را در انطباق با ادبیات مردمی و محاوره‌ای آن هنگام و اکنون می‌بینم که مقصود از آن «غیرگرد» بوده است. همین قاضی محمد چندین و چندین بار روی دوستی و حُسن همجواری ملیتهای ایرانی تأکید داشته است و بارها و بارها با نهایت ادب، نجابت و احترام در مورد آنها سخن گفته است. قرارداد دوستی با آذربایجان گویاترین سند این بشردوستی و دمکراتیسم بوده است. آیا اگر چنین نمی‌بود، می‌توانست حمایت چپها و سوسیالیستها و دمکراتهای ایرانی زمان خود را جلب کند؟ بزرگ علوی، ادیب و روزنامه‌نگار وقت که با قاضی مصاحبه نموده است، چه زیبا در مورد شخصیت والای این انسان شریف و پیشرو سخن گفته است.

مارکس و انگلس، بنیانگذاران «سوسیالیسم علمی»، زمانی چنان تحقیرآمیز در مورد روسها و همچنین ملل «کوچک» اروپا که از نظر این دو «شایستگی ایجاد نظام سرمایه‌داری را ندارند» سخن گفته‌اند که امروزه نژادپرستان هم از گفتن آن واهمه دارند (بدون

آنکه این دو شخصیت تحقیر و توهینی را از سوی این ملل متوجه خود دیده باشند، بدون اینکه در زندان آنها بوده باشند). مارکس ملت روس (و نه دولت تزاری) را بارها توطئه‌گر نامیده و دیگران را از اعتماد به آنها برحذر داشته است. در حالیکه امروز کسی بر حق به فکرش نمی‌رسد که این دو اندیشمند بزرگ تاریخ را نژادپرست و ضدروس و ضد چک، ... قلمداد کند. تازه اولین نظام بر اساس اندیشه‌های آنها در همین کشورها برقرار گردید.

مگر در همین ایران، طلایه‌داران فرهنگ و ادب پارسی چون صادق هدایت کم تحقیرآمیز و توهین‌آمیز در مورد ملل غیر ایرانی، به ویژه عرب، سخن گفته‌اند (بدون اینکه در زندان آنها بوده باشند، بدون اینکه از آنها به شیوه‌ی مشابه توهینی به ملت خود را دیده و شنیده باشند)؟

طبیعی است که این مقاله را از زوایای مختلف نظری نیز می‌توان مورد نقد قرار داد؛ مخصوصاً اینکه «ستم ملی» (شوینیسیم) همواره یعنی اندیشه و پراکتیک ستم ملتی بر ملت دیگر. و در ایران، هم نام و آدرس ستمگر مشخص است و هم نام و نشانی ستم‌دیده. و اما چنانچه کسی بر علیه این ستم طغیان کند، به منزله‌ی جنگ با ملت حاکم نیست، بلکه با اندیشه و مکتب و اعمال‌کنندگان شوینیسیم حاکم است. البته نمایندگان فکری این شوینیسیم می‌توانند در دولت باشند، یا در اپوزیسیون. برای نمونه، به آن عربیانی که «پان‌ایرانیستها» و «اپوزیسیون‌هایی» چون داریوش همایون و برخی دیگر از «ملیون» شوینیسیت به موجودیت و حقوق غصب‌شده ملیتهای ساکن ایران می‌تازند، حکومت‌های پیش و پس از انقلاب ۵۷ نیز نتاخته‌اند...

و اما در ارتباط با «اعتماد»: واقعیت امر این است که «شوینیسیم» بارها با ترفند «ما همه ایرانی هستیم». «ما همه مسلمانیم و بین برادران شیعه و سنی فرقی نیست»، «کردها مرزداران غیور ایران هستند» و «بنیانگذار تمدن و دولت ایران بوده‌اند»، «کردها از همه ایرانی‌ترند»، «خواسته‌های کردها خواسته‌های ما هم است»، «ارتش تنها به مرزها می‌رود و به امور داخلی کاری ندارد» «ما خواهان مذاکره هستیم» و از این دست با خواسته‌های مردم کردستان روبرو شده است. و باز واقعیت دارد که در طرف‌گردی همواره اعتماد به «برادران هم‌تبار ایرانی» وجود داشته، اما این رویه نتایج بس ویرانگری در پی داشته است. اسماعیل آقا سمکو، قاضی محمد، دکتر قاسملو، هر سه به حاکمان «ایرانی» اعتماد کردند و به فراخوان گفتگوی آنها پاسخ مثبت دادند. عاقبت، جانشان را در راه این اعتماد گذاشتند. شاه «آریایی» حاضر شد، به بهای نابودی بزرگترین جنبش کردی («ایرانی‌تبار») با صدام سامی بسازد. جمهوری اسلامی حاضر است با ترکیه‌ی ترک و سوریه‌ی عرب بسازد، تا مبادا سودی نصیب کردهای «آریایی» آن سو و این سوی مرزها بشود. آری، فهرست «خیانت» به برادران کُرد «ایرانی» بسیار طولانی است. همه‌ی آنها در ذهن و حافظه‌ی تاریخی بخشی از روشنفکران کُرد نقش بسته‌اند و نمی‌توانند در آینده تأثیرگذار نباشند. در پایان این پروسه روشنفکر کُرد باید بیاموزد که در سیاست نه «اعتماد»، که دو فاکتور منافع و توازن قوا هستند که تعیین‌کننده می‌باشند...

به هر حال، معتقدم که مقاله‌ی فوق با ذکر گوشه‌ای وحشتناک کوچک از «واقعیت» در عین عدم ذکر بخشهای وسیعی از آن - به احتمال قریب به یقین بطور بسیار ناخواسته - تصویری در مجموع بسیار زشت و ناهنجار را از این شخصیت بزرگ و تاریخی کردستان به مخاطبان به ویژه فارس‌زبان که یقیناً اکثریت قریب به اتفاق آنها یک صفحه هم در مورد وی نخوانده‌اند، عرضه می‌کند. با این وصف، بنا به اعتقاد به دمکراسی درج این مقاله را در این سایت صحیح پنداشتم، به ویژه اینکه از دور با برخی از نوشته‌های آقای نعمت‌پور آشنایی دارم و بر مبنای آنها تردید نداشتم که وی در این کار نیت سوئی نداشته است.